

پیک

کار دل رمیده به سامان نمی رسد
این درد خانه سوز به درمان نمی رسد

طوفان جهل زندگی ما به باد داد
جز خشم روزگار ز طوفان نمی رسد!

چون تکدرخت در غم بستان نشسته ایم
غیر از غریو زاغ ز بستان نمی رسد

ابر سیاه سایه فکندست بر زمین
لیکن خبر ز رحمت باران نمی رسد

پژمرد خنده بر لب پیر و جوان شهر
جز آه سینه سوز به کیوان نمی رسد

بیژن به چه فتاده و در انتظار مرگ
پیکی ز سوی رستم دستان نمی رسد

مرغ حقیم و تا به سحر ناله می کنیم
فریاد ما به گوش خدایان نمی رسد!

رضا شاپوریان
سه شنبه ۱۶ مای ۲۰۰۰